یادداشت

یا مرگ یا میهن

ادامه از صفحه اول

ارنستو چگوارا، زمانی به‌عنوان نماینده کوبا در سازمان ملل سخنرانی کرد که آن سخنرانی، کوتاه‌ترین سخنرانی تاریخ سازمان ملل بوده و همچنان هم هست و احتمالا همیشه هم خواهد بود. چگوارا وقتی پشت تریبون قرار گرفت با صدایی محکم، فقط گفت «یا مرگ یا میهن». افرادی را می‌شناسم که در تمام عمر، در حد تنفر از چگوارا بدشان می‌آمده ولی امروز و با تجاوز آمریکا به کشورمان دقیقا همان سخن چگوارا را بر زبان می‌آورند، کسانی که دوستدار چگوارا بودند و الان مقابل این نظر او ایستاده‌اند. چرا راه دور برویم. یکی از شناخته‌شده‌ترین روشنفکران پنج دهه اخیر کشورمان یعنی دکتر عبدالکریم سروش را مثال می‌زنم. او در این چند دهه، موافقان و مخالفان بسیاری داشته، اگرچه موافقانش تقریبا همگی در یک جبهه بودند، مخالفانش تقریبا در همه جبهه‌ها دیده می‌شدند و حتی برخی از مخالفانش چنان با یکدیگر دشمن بودند که در عمل به حذف یکدیگر رسیدند. اما همین دشمنان همدیگر، در مقابل دکتر سروش به یک اندازه از نفی و خشونت بهره بردند، طوری که سروش، عاقبت جلای وطن کرد ولی در خارج از وطن نیز از حمله و کینه آن سوی، در امان نماند. ولی همین دکتر سروش در جنگ اخیر و به‌خصوص در جنگ ۴۰ روزه و این یک هفته با گفتن این سخن که «مطلقا نباید در مقابل زورگویی قلدرهای جهانی تسلیم شد»، کنار همان‌هایی ایستاد که بعضا در چند دهه چنان او را آزردند که مجبور به جلای وطن شد و در مقابل، چه همفکرانی که سال‌ها از آرای او پیروی کردند و امروز مقابل آنچه او گفته می‌ایستند.

و این همان لایه‌لایه کنارزدن پرده‌های ذهن ماست و ورای همه اندیشه‌ورزی و فلسفه‌گویی، واقعیت و هویت بنیانی ما را آشکار می‌کند.

لازم است در اینجا موردی را بگویم. از جنگ‌های ایران و روس و آشنایی ایرانیان با جهان مدرن، ذهنیتی در خیلی از ما ایرانیان و به‌خصوص نخبگان ما شکل گرفت که راه نجاتمان در پیوستن به جهان غرب است و ما اگر رفاه و پیشرفت می‌خواهیم (و در این ۴۷ سال پس از انقلاب) اگر دموکراسی می‌خواهیم، راهش آن است که بخشی از جهان غرب باشیم و بعضی بی‌تعارف و به‌صراحت می‌گویند ما باید مستعمره باشیم و راه درست همان تسلیم‌شدن بی‌قید و شرط رضاشاه بود، یا با «تته‌پته» می‌گویند استقلال مفهومی ناروشن است و مگر نه اینکه فرزندان همه ما دوست دارند بروند آمریکا؟ پس آمریکا بهتر است و رفاه و سعادت ما همان است که در حوزه نفوذ آمریکا باشیم. اما مسئله این است که آن‌وقت آمریکا چطور به ما نگاه می‌کند؟ ما که حداقل از کودتای ۱۲۹۹ تا انقلاب ۵۷ تحت نفوذ غرب و در سال‌هایی متمادی ذیل اراده آمریکا بودیم. در ۵۷ سال که جز دوره کوتاهی دموکراسی را تجربه نکردیم، که همان را هم آمریکا متلاشی کرد.

رفاه هم که خیالبافی‌هایی است که واقعیت حلبی‌آبادها را نمی‌توانیم با فریب خود پنهان کنیم. کل نگاه آمریکا به ما نیز در همین سخن معاون ریاست‌جمهوری جورج بوش، «دیک چنی» است که در سال ۲۰۰۳ و در توضیح حمله به عراق گفت: «هدف اصلی ما تصرف ایران است، چون هرکس ایران را کنترل کند، جهان را کنترل خواهد کرد».

وقتی در مباحثه‌ای با یکی از متفکران صاحب‌نام، این گفته دیک چنی را استناد آوردم، او گفت این سخن چرت است و اصلا هم نگاه آمریکا چنین نیست یا حتی اصلا ایران چنین اهمیتی ندارد. من نمی‌دانم چرا وقتی چنین سخنی هست یا ترامپ می‌گوید: «ما همه‌چیز را از ایران می‌گیریم. نفت، طلا، زمین، غذا. همه چیز متعلق به آمریکا ست»، یا لیندسی گراهام که همین هفته پیش مُرد، در میانه جنگ ۴۰ روزه گفت: «الان فرصت آن است که کار ایران را یکسره کنیم و این جنگ ۲۰۰۰ ساله را به پایان برسانیم»، چگونه خیال می‌کنیم در رابطه‌ای که این اندیشمندان در ذهن خود ساخته‌اند، ممکن است ذره‌ای از رفاه و توسعه و دموکراسی برای ایران فراهم شود؟ این خردمندان بارها می‌گویند مشکل آمریکا با ایران، این است که ایران حاضر به مذاکره نبود یا حاضر به مذاکره مستقیم نبود. یعنی این متفکران هنوز اطلاع ندارند که مصدق با آمریکا مذاکره کرد و علیه او کودتا کردند؟ مذاکره‌ای بیشتر از برجام و قدم‌زدن ظریف و کری؟ قطعا باید مذاکره کرد، قطعا صلح بهتر از جنگ است. ولی وقتی دشمنت به تو حمله می‌کند که دیگر دوست نیست، آن هم وقتی رسما می‌گوید: «ما همه‌چیز را از ایران می‌گیریم. نفت، طلا، زمین، غذا. همه چیز متعلق به آمریکاست». قطعا باید به دنبال صلح بود ولی به قول سید محمد خاتمی «صلح شرافتمندانه» نه صلحی که ترامپ بارها گفته «تسلیم بی‌قید و شرط و همه‌چیز ایران متعلق به آمریکاست». خیالبافی نکنیم. از تسلیم به آمریکا، نه رفاه درمی‌آید، نه پیشرفت و توسعه، نه دموکراسی. ایران برای آمریکا همان است که دیک چنی گفت، مهم‌ترین امکان برای کنترل جهان و در بهترین حالت، همان که ترامپ می‌خواهد، غارت هر چیزی که ایران دارد. غرب برای ما کودتا داشته، جنگ داشته، ویرانی و غارت داشته، حلبی‌آباد داشته، ولی نه دموکراسی داشته، نه رفاه، نه توسعه. غرب خوب است اما برای غربی‌ها. اینجا اما خاورمیانه است و ما هدف غارتیم.

اقتصاد ملی و به توپ بستن دیپلماسی

ادامه از صفحه اول

اینک در شرایطی که دشمن هستی این ملت مظلوم را نشانه رفته، پاره‌های تن این ملت را در مناطق مسکونی شهرهای جنوبی کشور هدف ددمنشی خود قرار داده و تلاش می‌کند با تشدید ابزار ناعادلانه تحریم و محاصره، اقتصاد ملی را درهم شکسته و آن را از حمایت میدان و میدان‌داران دلاورمان بازدارد، بی‌تردید تلاش برای مهار آتش و تخریب و تلاش برای بازسازی ظرفیت‌های تولیدی در اقتصاد ملی وظیفه‌ای بزرگ و تاریخی است. انتخاب مسیری برای آینده که اقتصاد ملی را از خرابی و خسارت بیشتر مصون سازد و عزت و سربلندی ایران و ایرانیان را هم در میدان امروز جنگ و هم در میدان فردای اقتصاد و سازندگی به ارمغان بیاورد، در گرو تلاش برای شناخت دقیق ظرفیت‌های همه ابزارها اعم از ابزار جنگی و ابزار دیپلماسی است و محروم‌ساختن کشور از یکی از این ابزارها کاری بخردانه و ایران‌دوستانه نیست.

توصیه نگارنده به سخنوران این روزها این است که از «به توپ بستن دیپلماسی» پرهیز کنند و برای دستیابی به موفقیت‌های سیاسی جناح خود، کار را برای مدیران عالی‌رتبه کشور که دلسوزانه و مشفقانه برای حفظ منافع ملی ایران سینه سپر کرده‌اند، بیش از این دشوار نکنند.

خطای محاسباتی چگونه رخ می‌دهد؟

ادامه از صفحه اول

این، مهم‌ترین خطری است که مقامات اصلی کشور باید به آن آگاه باشند؛ چراکه در این میان، رقابت‌های جناحی و کینه‌های انتخاباتی و تکاپوهای ریاستی هم مزید بر علت می‌شوند. برخی نویسندگان ممکن است بنا بر روان هراسان یا خوی بی‌باک خود سخن گویند و تحلیلی ارائه دهند؛ اگر چنین می‌کنند، بهتر است ترس یا بی‌باکی خود را در زیر عناوین دانشگاهی و حوزوی پنهان نکنند. آنگاه که نویسنده‌ای از ابتدا تا انتهای نوشتارش از شدت تخریب و آثار منفی حملات دشمن و ضعف زیرساخت‌های خود سخن می‌گوید و اشاره‌ای به توان خودی و ضرباتی که وارد کرده است، نمی‌کند، دچار بیش‌برآوردی ناشی از هراس شده است. بسیاری از نویسندگان بنا بر ماهیت امور نظامی و امنیتی، اطلاعات لازم را ندارند؛ در نتیجه به اقتضای وجدان و دانش محدود خود، به احتیاط سخن می‌گویند و چه متین و بجاست چنین محتاط سخن‌گفتن و نوشتن. آنان می‌توانند جریان ترس را تشخیص دهند و از پیامدهای سنگین کوتاه‌آمدن در میانه جنگ هشدار دهند یا می‌توانند سیل بی‌باکی و سرکشی را ببینند و از همراهی با آن انذار دهند، اما به دام افراط و تفریط نمی‌افتند.

پیروزی بدون جنگ مهم‌تر از پیروزی در جنگ است

ادامه از صفحه ۲

در آمریکا، بیشتر این توافق به شخص رئیس‌جمهور آن کشور نسبت داده می‌شود و در داخل ایران نیز درباره آن اختلاف‌نظرهایی جدی وجود دارد. به همین دلیل، جایگاه حقوقی و ظرفیت‌های آن هنوز تا حدی مبهم است. با این حال، به اعتقاد من، اگر قرار باشد از جنگ به صلح، یک گذار راهبردی صورت گیرد، ناگزیر باید بر مبنای همین تفاهم‌نامه حرکت کرد؛ زیرا فارغ از اینکه این تفاهم‌نامه را بپذیریم یا نپذیریم، هر زمان که تصمیم به پایان‌دادن جنگ گرفته شود، در نهایت نیازمند نوعی تفاهم خواهیم بود.

از نظر من، مفاد این تفاهم‌نامه در برخی بخش‌ها به اندازه‌ای به سود ایران است که حتی بعضی افراد این احتمال را مطرح می‌کنند که شاید توافقی صورت گرفته باشد که اساسا قرار نبوده اجرا شود. بنابراین، من مشکل اصلی را در خود تفاهم‌نامه نمی‌بینم، بلکه مسئله را در بی‌اعتمادی میان طرفین می‌دانم. اختلاف در تفسیر بندهای توافق و نحوه اجرای آن نیز مسئله‌ای اساسی است؛ همان‌گونه که اختلاف بر سر تفسیر یکی از بندهای توافق، به دور جدیدی از درگیری‌ها انجامید. به اعتقاد من، تا زمانی که جنگ ناتمام گذشته به سرانجام نرسد، امکان دستیابی به صلحی پایدار نیز فراهم نخواهد شد.

اجازه دهید به موضوع تنگه هرمز بپردازیم. یکی از محورهایی که شما همواره در مطالعات حوزه جنگ خود بر آن تأکید کرده‌اید، مسئله «فرصت‌سوزی» در دوران جنگ ایران و عراق است؛ اینکه در مقاطعی، جمهوری اسلامی ایران از موقعیت‌های برتر خود بهره لازم را نبرد و در نهایت، در شرایطی دشوار ناگزیر به پذیرش قطع‌نامه شد. امروز نیز برخی معتقدند همان الگو درباره تنگه هرمز در حال تکرار است؛ یعنی زمانی که امکان بهره‌گیری مؤثر از این اهرم وجود داشت، از آن استفاده نشد و اکنون همان ظرفیت، بیش از آنکه یک ابزار فشار باشد، به یک تهدید علیه ایران تبدیل شده است. آیا شما نیز چنین برداشتی دارید؟

به نظر من، مهم‌ترین تحولی که در این جنگ رخ داد، تغییر ماهیت آن بود. در آغاز، مقامات آمریکا و اسرائیل، ازجمله ترامپ و نتانیاهو، هدف خود را تغییر نظام سیاسی ایران اعلام می‌کردند، اما در ادامه، به دلیل توان دفاعی جمهوری اسلامی ایران، انسجام اجتماعی و حضور مردم، ماهیت جنگ تغییر کرد و از تهدید موجودیت ایران، به وضعیتی رسید که موقعیت ایران تقویت شد و موضوع تنگه هرمز به‌عنوان یک عامل مؤثر در معادلات منطقه‌ای مطرح شد. به اعتقاد من، منطق تفاهم اسلام‌آباد نیز بر پایه همین تغییر موازنه شکل گرفت. اما پرسش اصلی این است که چگونه باید از این ظرفیت استفاده کرد؟ آیا بازدارندگی به این معناست که هر بار سخن از اختلاف یا تنش به میان آمد، تهدید به بستن یا تصرف تنگه هرمز مطرح شود؟ برداشت من این نیست. به نظر من، اگر از ظرفیت‌های تنگه هرمز برای تثبیت صلح و تعامل با کشورها استفاده نکنیم، همین ظرفیت می‌تواند به تهدیدی علیه ایران تبدیل شود و زمینه شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید علیه کشور را فراهم کند.

آیا این روند هم‌اکنون آغاز نشده است؟

باید توجه داشت که تنگه هرمز، به دلیل جایگاه راهبردی خود در اقتصاد منطقه و اقتصاد جهانی، نمی‌تواند همواره به کانون تهدید و درگیری تبدیل شود؛ چه از سوی ایران و چه از سوی آمریکا. اگر این موضوع را به یک مسئله دائمی تبدیل کنیم، به اعتقاد من، نه‌تنها بازدارندگی ایجاد نخواهد کرد، بلکه زمینه تهدید و ائتلاف‌سازی علیه ایران و جایگزین‌سازی برای تنگه هرمز را فراهم خواهد کرد.

تجربه تاریخی نیز مؤید همین مسئله است. پس از ماجرای مک‌فارلین و تشدید تقابل ایران و آمریکا در خلیج فارس، سرانجام عملیات «آخوندک» در ۲۹ فروردین ۱۳۶۷ رخ داد؛ عملیاتی که بسیاری آن را از عوامل مؤثر در پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸ می‌دانند. چرا امروز، با وجود اهمیت تنگه هرمز، شاهد تکرار آن معادلات و رویارویی مستقیم نظامی مشابه سال‌های پایانی جنگ نیستیم؟

همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره کردم، وقتی یک تجربه تاریخی پایان می‌یابد، آنچه از آن باقی می‌ماند، دیگر خودِ رخداد تاریخی نیست، بلکه مجموعه‌ای از مفاهیم و اصول کلی است. بنابراین، نمی‌توان وضعیت امروز تنگه هرمز را به صورت مستقیم و عین به عین با تجربه جنگ ایران و عراق مقایسه کرد. امروز شرایط تاریخی کاملا متفاوت است؛ ماهیت جنگ تغییر کرده و طرف مقابل عراق نیست، بلکه ایالات متحده با همه ظرفیت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی خود است. علاوه بر این، جغرافیای درگیری نیز صرفا محدود به ایران نیست، بلکه ابعاد منطقه‌ای و حتی جهانی یافته است. از این‌رو، معتقدم نمی‌توان الگوها و روش‌هایی را که در گذشته، درست یا نادرست، به کار گرفته شده‌اند، بدون توجه به تفاوت شرایط، بر وضعیت امروز منطبق کرد. امروز ما بیش از هر چیز به قدرت بازدارندگی در برابر تهدیدهای آمریکا نیاز داریم و همچنین باید از توان لازم برای پشتیبانی از تفاهم اسلام‌آباد برخوردار باشیم. تنگه هرمز ظرفیت‌هایی در اختیار ایران قرار می‌دهد که می‌تواند در خدمت این هدف قرار گیرد. در عین حال، به نظر می‌رسد آمریکایی‌ها نیز با همین درک، به تدریج در مسیر نقض تفاهم اسلام‌آباد حرکت می‌کنند؛ یعنی همان توافقی را که خود در شکل‌گیری آن نقش داشته‌اند، با برداشت‌های متفاوت از مفاد آن، به چالش می‌کشند. از این منظر، اختلاف بر سر تفسیر جایگاه و کارکرد تنگه هرمز، در واقع بخشی از همان منازعه است؛ با این تفاوت که این بار، این منازعه در مرحله صلح جریان دارد؛ مرحله‌ای که همچنان ظرفیت بازگشت به جنگ را نیز در خود حفظ کرده است.

یکی از نکاتی که همواره بر آن تأکید داشته‌اید، این است که هر مقطع تاریخی باید در بستر زمان و مکان خود تحلیل شود و نمی‌توان شرایط امروز را با الگوهای گذشته به صورت مستقیم مقایسه کرد. با این حال، برخی معتقدند ساختار تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ایران همچنان با همان چارچوب ذهنی و ادبیات دهه نخست انقلاب، یعنی فاصله سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷، به مسائل امنیتی و راهبردی امروز کشور، منطقه و جهان می‌نگرد. آیا شما نیز چنین برداشتی دارید؟

خیر، با این برداشت موافق نیستم.

چرا؟

دلیلش کاملا روشن است؛ چون به اعتقاد من، نمی‌توان گفت ساختار تصمیم‌گیری کشور همچنان با همان ادبیات و همان نوع نگاه دهه نخست انقلاب عمل می‌کند. به هر حال نوع فهمی که امروز از مسئله بازدارندگی وجود دارد، توجهی که به اهمیت تنگه هرمز می‌شود، همچنین این درک که در مواجهه با ایالات متحده باید از ابزارهای قدرت بازدارندگی برخوردار بود و با استحکام و اقتدار عمل کرد، همگی نشان می‌دهد که این نسل از تصمیم‌گیران، متناسب با تحولات جدید، به نوعی هوشیاری راهبردی و ظرفیت تحلیلی متفاوت دست یافته است. بنابراین، من معتقدم نگاه امروز هرچند از تجربه گذشته بهره می‌گیرد، اما لزوما تکرار همان ادبیات و همان چارچوب فکری دهه نخست انقلاب نیست.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، با احساس نگرانی از تحولات جدید منطقه، شورای همکاری خلیج فارس را تشکیل دادند و این شورا در دوران جنگ ایران و عراق نیز نقش فعالی ایفا کرد. اکنون نیز با تحولات اخیر و افزایش تنش‌های منطقه‌ای، برخی معتقدند روندی در حال شکل‌گیری است که می‌تواند به ایجاد یک جبهه منسجم‌تر از کشورهای عربی در برابر ایران بینجامد. هرچند در جریان جنگ ۱۲روزه و جنگ ۴۰روزه، بسیاری از این کشورها تلاش کردند از ورود مستقیم به درگیری پرهیز کنند، اما در دور تازه جنگ در جنوب کشور یک محور عربی ضدایرانی شکل گرفته است. آیا از نظر شما امکان احیای چنین ائتلافی علیه ایران وجود دارد؟

در این زمینه چون تخصص اصلی من مسائل منطقه‌ای نیست، ترجیح می‌دهم با احتیاط سخن بگویم و پاسخ قطعی ندهم.

تحلیل خودتان چیست؟

آنچه از تحلیل‌های صاحب‌نظران این حوزه استفاده کرده‌ام، این است که مهم‌ترین تفاوت شرایط امروز با گذشته، در این نکته نهفته است که کشورهای منطقه دیگر مانند گذشته از توانایی ایجاد یک اجماع و ائتلاف فراگیر برخوردار نیستند.

عکس: محمد جوادیخانی مهر

یکی از موضوعات مهم و همچنان حل‌نشده پس از پایان جنگ ایران و عراق، مسئله دریافت غرامت جنگی بود؛ موضوعی که در کنار مسائلی مانند لایروبی اروندرود، همچنان در دستور کار باقی مانده است. اکنون نیز در پی تحولات اخیر، برخی کشورهای منطقه و بازیگران درگیر، موضوع پرداخت یا دریافت غرامت و خسارت‌ها را مطرح می‌کنند و در مقابل، در ایران نیز این دیدگاه وجود دارد که با توجه به آغاز درگیری از سوی آمریکا و متحدانش، جمهوری اسلامی ایران باید خواستار دریافت غرامت شود. آیا می‌توان از تجربه جنگ ایران و عراق برای پیگیری این مطالبه بهره گرفت؟

به اعتقاد من، ما هنوز در مرحله‌ای از این منازعه قرار داریم که پرداختن به چنین پرسش‌هایی، هرچند از منظر رسانه‌ای و ژورنالیستی اهمیت دارد، اما هنوز به یک مسئله جدی در سطح سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری تبدیل نشده است. به همین دلیل، تصور می‌کنم طرح این موضوع، بیش از آنکه بازتاب‌دهنده یک دستور کار واقعی در عرصه سیاست باشد، بیانگر دغدغه‌های رسانه‌ای و تلاش برای طرح مسائل آینده است. من شخصا تاکنون نشانه‌هایی جدی و قوی مشاهده نکرده‌ام که نشان دهد موضوع غرامت، در شرایط کنونی، به یکی از محورهای اصلی سیاست تبدیل شده باشد. به نظر من، آنچه امروز بیش از هر چیز در دستور کار کشورهای منطقه قرار دارد، سه مسئله اساسی است. نخست، اینکه جنگ به یک وضعیت دائمی و مستمر در منطقه تبدیل نشود. دوم، اینکه جنگ به‌گونه‌ای پایان یابد که امنیت کشورهای منطقه تأمین شود. این موضوع نیز خود به مباحثی مانند الگوی پایان جنگ، روابط ایران و آمریکا و نوع تعاملات آینده میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گره خورده است. سوم، اینکه بسیاری از کشورهای منطقه تمایل ندارند جمهوری اسلامی ایران از این جنگ، با موقعیتی قدرتمندتر خارج شود. به اعتقاد من، اکنون تمرکز اصلی این کشورها بر همین مسائل است و اگر قرار باشد پرسش‌های اساسی مطرح شود، باید حول این محورهای راهبردی شکل بگیرد. موضوعی که شما درباره غرامت مطرح می‌کنید، دست‌کم براساس آنچه من تاکنون مشاهده کرده‌ام، هنوز به یک مسئله محوری در سطح سیاست تبدیل نشده است.

مقصود من صرفا یک بحث ژورنالیستی صرف و رسانه‌ای نیست؛ بلکه این موضوع می‌تواند در آینده به یکی از مسائل مهم حقوقی و سیاسی تبدیل شود. غیر از این است؟

مقصود من از تعبیر «ژورنالیستی» نیز همین بود؛ یعنی در شرایط فعلی، این موضوع بیشتر برای رسانه‌ها و در فضای عمومی قابلیت طرح و بحث دارد، اما هنوز در سطح سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری، به عنوان یک دستور کار جدی دنبال نمی‌شود. منظور من از به‌کاربردن این تعبیر، همین تفاوت میان فضای رسانه‌ای و عرصه تصمیم‌گیری سیاسی بود.

یکی از مهم‌ترین مباحثی که در بازخوانی جنگ و تحولات پس از آن مطرح می‌شود، تفاوت ساختار سیاسی و اجتماعی ایران در دهه نخست انقلاب با جامعه امروز است. بسیاری معتقدند جامعه ایران در سال ۱۴۰۵، با جامعه‌ای که در فاصله سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ وجود داشت، از نظر تجربه زیسته، مطالبات، نگرش‌ها و شرایط اجتماعی قابل مقایسه نیست. با توجه به تأکید شما بر ضرورت توجه به اقتضائات زمان و مکان، این پرسش مطرح است که جنگ اخیر چه تحولاتی را در جامعه ایران رقم زده است؟ همچنین برخی بر این باورند که تصمیم‌های کلان همچنان از سوی گروهی محدود اتخاذ می‌شود، در حالی که جامعه امروز ویژگی‌ها و انتظارات متفاوتی دارد. ارزیابی شما از این وضعیت چیست؟

درباره بخش پایانی پرسش شما، یعنی اینکه تصمیم‌ها توسط اقلیتی گرفته می‌شود، با این برداشت موافق نیستم.

به چه دلیل؟

چون که این مسئله مختص و محدود به ایران نیست. در همه نظام‌های سیاسی، اعم از آمریکا، اسرائیل، عربستان یا امارات، تصمیم‌های راهبردی در نهایت از سوی مسئولان و حاکمان اتخاذ می‌شود. بنابراین، نمی‌توان این موضوع را به عنوان ویژگی خاص یک نظام سیاسی مطرح کرد. آنچه اهمیت دارد این است که مسئولان تصمیم‌گیر، در برابر تصمیم‌های خود پاسخ‌گو باشند و بتوانند برای آنها استدلال و توجیه ارائه کنند. اما درباره بخش اصلی پرسش شما، به نظر من، موضوع تحولات سیاسی و اجتماعی، یکی از مهم‌ترین مباحثی است که پس از این جنگ باید مورد توجه قرار گیرد. اساسا گفته می‌شود اهمیت جنگ‌ها، بیش از خود جنگ، در پیامدهای آنهاست. جنگ‌ها، مانند انقلاب‌ها، آثار عمیقی بر ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برجای می‌گذارند. همان‌گونه که پیامدهای جنگ‌های جهانی اول و دوم، تحولات گسترده‌ای را در اروپا رقم زد، این جنگ نیز می‌تواند آثار مهمی بر جامعه ایران داشته باشد.

به اعتقاد من، روند تحولات سیاسی و اجتماعی ایران پس از این جنگ، به‌ویژه با توجه به اینکه هدف اولیه این جنگ، تغییر نظام سیاسی بود اما این هدف محقق نشد و نظام جمهوری اسلامی تثبیت شد، در سال‌های آینده به یکی از مهم‌ترین موضوعات مطالعاتی تبدیل خواهد شد. اینکه این تثبیت چگونه رخ داده، چه پیامدهایی به دنبال داشته و چه نسبتی با تحولات اجتماعی ایران پیدا خواهد کرد، موضوعی بسیار مهم است. البته بررسی دقیق این مسائل، در حوزه تخصص من نیست. این موضوع بیش از هر چیز، نیازمند تحلیل جامعه‌شناسان، پژوهشگران علوم سیاسی و متخصصان مطالعات اجتماعی است.

شما سال‌ها درباره جنگ ایران و عراق پژوهش کرده‌اید و آثار متعددی نیز در این زمینه منتشر کرده‌اید. یکی از ویژگی‌های آن دوره، وجود فرماندهی واحد و انسجام در ساختار تصمیم‌گیری بود؛ به‌ویژه با حضور حضرت امام خمینی(ره) در رأس نظام و نقش محوری مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی در مدیریت جنگ. امروز اما برخی معتقدند نوعی پراکندگی و چندصدایی در سطح فرماندهی و تصمیم‌گیری مشاهده می‌شود. آیا شما نیز چنین ارزیابی‌ای دارید؟

خیر، من چنین برداشتی ندارم. شخصا هیچ نشانه‌ای از وجود تشتت در فرماندهی یا ساختار تصمیم‌گیری مشاهده نکرده‌ام. هرچند همواره هماهنگی میان دو حوزه نظامی و سیاسی دشوار است.

اگر از حوزه فرماندهی فاصله بگیریم و به فضای سیاسی کشور نگاه کنیم، آیا معتقدید میزان تنش‌های سیاسی امروز نسبت به دوران دفاع مقدس افزایش یافته است؟ در آن مقطع نیز جریان‌هایی مانند نهضت آزادی دیدگاه‌های متفاوتی داشتند، اما امروز نیز اختلاف‌نظرهای سیاسی فراوانی وجود دارد.

همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره کردم، این جریان‌ها همواره یک جریان سیاسی بوده‌اند و طبیعی است که از منظر سیاسی موضع‌گیری کنند. هر جریان سیاسی، خود را موظف می‌داند مرزبندی‌های فکری و سیاسی خود را از طریق اعلام مواضعش روشن کند. اما اینکه این مواضع تا چه اندازه با منافع راهبردی کشور یا واقعیت‌های موجود انطباق داشته باشد، الزاماً مسئله اصلی آن جریان سیاسی نیست. من این موضوع را، حتی در گفت‌وگوهایی که با مرحوم دکتر ابراهیم یزدی داشتم، از نزدیک مشاهده کرده‌ام. از این رو، معتقدم مواضع جریان‌های سیاسی را باید در چارچوب رقابت‌ها و گفتمان‌های سیاسی تحلیل کرد. اما هنگامی که با یک مسئله ملی، آن هم با ماهیت نظامی و مرتبط با امنیت و سرنوشت کشور مواجه هستیم، من این دو حوزه را از یکدیگر تفکیک می‌کنم و آنها را در یک چارچوب تحلیلی قرار نمی‌دهم.

البته برخی معتقدند نهضت آزادی را نیز نمی‌توان به معنای دقیق کلمه «اپوزیسیون» دانست؛ زیرا اعضای آن در مقاطعی درون ساختار رسمی نظام حضور داشتند، مسئولیت اجرایی داشتند، نخست‌وزیر بودند، وزیر امور خارجه بودند و در مجلس نیز فعالیت می‌کردند. آیا این تفکیک را می‌پذیرید؟

نمی‌خواهم وارد مناقشه بر سر اصطلاحات شوم که نهضت آزادی اپوزیسیون بود یا پوزیسیون. ببینید آقای دکتر یزدی در مقطعی که دولت موقت مسئولیت اداره کشور را بر عهده داشت، متناسب با جایگاه خود موضع‌گیری می‌کرد. پس از آنکه از مسئولیت اجرایی خارج شد، طبیعی بود که مواضع متفاوتی اتخاذ کند. این مسئله نیز منحصر به نهضت آزادی نیست. تقریبا همه جریان‌های سیاسی، زمانی که مسئولیت اجرایی دارند، به‌گونه‌ای سخن می‌گویند و زمانی که خارج از مسئولیت قرار می‌گیرند، مواضع دیگری اتخاذ می‌کنند. به همین دلیل، معتقدم این مواضع را باید در چارچوب رقابت‌ها و تحولات سیاسی تحلیل کرد و آنها را با مسائل بنیادین و ملی که به امنیت و سرنوشت کشور مربوط می‌شود، در هم نیامیخت.

اگر بخواهیم نمونه‌ای معاصر ذکر کنیم، برخی معتقدند عراقچی نیز در دوره‌ای که دولت سیزدهم روی کار بود، ادبیاتی متفاوت، هشدار دهنده و آسیب‌شناسانه نسبت به تحولات داشت و اکنون، با قرارگرفتن در جایگاه وزارت امور خارجه، دیگر از آن ادبیات خبری نیست و...

این تفاوت کاملا طبیعی است و به نقش افراد بازمی‌گردد. اجازه دهید با یک مثال توضیح دهم. اگر فرض کنیم از فردا، شما به عنوان سخنگوی وزارت امور خارجه منصوب شوید، آیا باز هم دقیقا به همین شیوه امروز سخن خواهید گفت؟

طبیعتا خیر.

دقیقا همین‌طور است.

اما آسیب‌ها که سر جای خود باقی می‌ماند؟

بحث اصلی ما چیز دیگری است؛ اینکه افراد در موقعیت‌های مختلف، رفتار و ادبیات متفاوت دارند. حالا اینکه چه آسیبی در اثر تفاوت ادبیات وارد می‌شود، موضوع دیگری است. بنابراین، باید این تفاوت‌ها را به عنوان واقعیت ناشی از تغییر نقش‌ها بپذیریم و اجازه ندهیم این موضوعات با مسائل بنیادین و راهبردی کشور خلط شوند. این مباحث را می‌توان در حوزه رسانه و مطبوعات دنبال کرد، اما نباید آنها را با مسائل اساسی امنیت ملی درهم آمیخت.

باز هم مخالفم. چون برخی معتقدند وظیفه اصلی دستگاه دیپلماسی آن است که تا حد امکان کشور را از جنگ دور نگه دارد و اگر در انجام این مأموریت ناکام بماند، باید عملکرد آن را ناموفق ارزیابی کرد؟

به‌طور کلی، اگر بتوان بدون توسل به جنگ از وقوع آن جلوگیری کرد، این خود یک پیروزی است. حتی در اندیشه «سون‌تزو» نیز آمده است که بهترین پیروزی، آن است که بدون جنگ حاصل شود. اما اینکه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران تا چه اندازه در این زمینه موفق یا ناموفق بوده است، خارج از حوزه تخصص من است.

گفت‌وگوی کامل را در سایت شرق بخوانید

برگ سبز و سند کمپانی **سواری پژو آردی مدل ۱۳۸۴**
به رنگ طوسی روغنی به شماره شاسی ۱۳۴۱۰۲۲۰
و شماره موتور ۱۱۷۸۴۰۰۸۱۹۷
VIN :IRFC131V044410220
شماره پلاک ایران ۳۳-۳۱۱ د ۱۵ به نام **محمدرضا پناهی پارچین** مفقود گردیده و فاقد اعتبار میباشد.

برگ سبز خودرو تیسان ۰۵ مشکی مدل ۱۴۰۵
به شماره پلاک ۷۰ایران ۶۷۴ب۷۳
شماره شاسی NAYTSATV1TS۰۰۰۸۰۲
و شماره موتور SORE۴T1SCDYSL۶۲۲۵۵
به نام **امیرحسین تفنگ ساز رحیمی** با کدملی ۰۰۱۷۵۸۹۴۹۵
در ۱۴۰۵/۰۳/۲۰ مفقود شده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز موتورسیکلت گلکسی سبز مدل ۱۴۰۳
به شماره پلاک۳۲۸ایران ۲۷۶۸۱
شماره شاسی IRAMZ۰۳۴۴MYW۱۷۴۲۲
و شماره موتور ۰۱۵۵N۱۵۰۳۱۷۴۰
به نام شهرام پولاد با کد ملی ۰۴۱۰۳۱۳۷۵۰
در ۱۴۰۵/۰۴/۲۰ مفقود شده و فاقد اعتبار است.

آگهی فقدان
باستحضار می رساند :
خانم معصومه یوسفی ضمن تسلیم دو برگ استشهادیه تصدیق شده اعلام نموده است که سند مالکیت شش دانگ یک دستگاه آپارتمان مسکونی بمساحت ۱۱۲۰۷۶ متر مربع واقع در سمت جنوب طبقه ۳ قطعه ۶ تفکیکی به پلاک ۵۴۵۹۲ فرعی از ۱۶۲ اصلی مفروز از ۱۷۷۵۸ فرعی از اصلی نامبرده واقع در کرج جزء حوزه ثبتی شهرستان فردیس به انضمام انباری قطعه ۱۰ به مساحت ۳۰۰۴ متر مربع واقع در همکف و پارکینگ قطعه ۴ به مساحت ۱۱ متر مربع بنام احسان علی بخشی که سپس برابر سند ۳۸۴۵۷ مورخ ۱۴۰/۸/۱۷ دفترخانه ۱۰۷ کرج و مهدی گلفام برابر سند ۷۸۳۸۷ مورخ ۱۴۰۰/۹/۱۳ به نام معصومه یوسفی هر یک نسبت به سه دانگ مشاع از ششدانگ منتقل گردیده سند مالکیت کاداستری به شماره چاپی ۴۹۴۸۳۶-۳۴۵۵۲۷ ثبت و صادر گردیده است که به دلیل سهل انگاری مفقود گردیده و در خواست صدور سند مالکیت المثنی نموده است لذا مراتب به استناد تبصره یک اصلاحی به ماده ۱۲۰ آئین نامه قانون ثبت در یک نوبت آگهی می شود تا چنانچه کسی مدعی وجود سند مالکیت نزد خود و یا انجام معامله نسبت به ملک مذکور می باشد از تاریخ انتشار این آگهی به مدت ده روز اعتراض خود را ضمن ارائه اصل سند مالکیت به این اداره تسلیم نماید بدیهی است چنانچه ظرف مدت مقرر اعتراضی واصل نشود و یا در صورت اعتراض اصل سند ارائه نگردد سند مالکیت المثنی برابر مقررات به متقاضی تسلیم خواهد شد.
شناسه ۲۲۲۸۷۴۲
اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان فردیس ۲۷۳۲